



راز حیات انقلاب ما بعد از ۴۴ سال

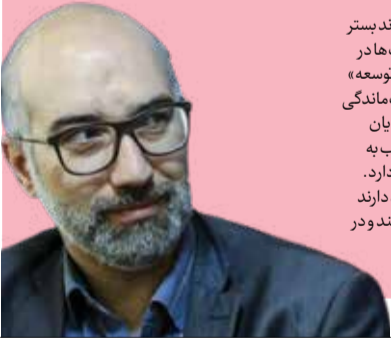
در جمهوری اسلامی همچون دیگر انقلاب‌ها تلاش‌هایی برای کشتن و مرگ انقلاب اتفاق افتاده است، اما «حضور رهبر معظم انقلاب» همواره مانع از این بوده که مردم از صحنه حذف شوند و جریان انقلابی هم بعد از گذشت ۴۴ سال هنوز خسته نشده‌اند و علیرغم تمام فشارها، سختی‌ها و کوتاهی‌ها و ناکارآمدی‌های مسئولان هنوز در خیابان و برای انقلاب خود در میدان حضور دارند



یکی از اهداف انقلاب چین مبارزه با غرب زندگی هم بود اما عملاً غرب زندگی در جامعه رواج پیدا کرد و این فاصله گرفتن از آرمان‌ها تا جایی پیش رفت که یک کارگر چینی خیلی بیشتر از یک کارگر در نظام سرمایه‌داری مورد ظلم واقع می‌شد. این در حالی است که اساساً انقلاب چین برای از میان بردن این ظلم رقم خورده بود

از انقلاب، نابودی این رژیم و افتادن انقلاب به دست مردم بود و حکومت کمونیستی هم اتفاقاً همین موضوع را دنبال می‌کرد. اما در همان اوایل پیروزی انقلاب، مردم به حاشیه رانده شدند. آن زمان، مجلس

به گواه تاریخ «کنار گذاشتن مردم» یکی از عواملی است که می‌تواند بستر لازم برای مرگ یک انقلاب را فراهم کند. دومین عامل مرگ انقلاب‌ها در تاریخ، قدرت گرفتن «توسعه‌گرایان» است. حرف این نیست که «توسعه» خوب یا بد است، قطعاً «پیشرفت» امر مبارک و مثبتی است و عقب‌ماندگی نامیوم و غیرقابل دفاع است؛ اما مسأله اینجا است که توسعه‌گرایان در دنیا و البته در جمهوری اسلامی حاضر نیستند که از مسیر انقلاب به «پیشرفت» برسند و نمی‌پذیرند انقلاب هم مدلی برای پیشرفت دارد. اینها، محافظه‌کارهایی هستند که به «نسخه واحد توسعه» اعتقاد دارند و براساس همین هم تلاش می‌کنند تا انقلابیون را از کار برکنار کنند و در این مسیر، روش‌های انقلابی را به کلی متوقف می‌کنند.



کردند و عملاً بقیه گروه‌ها را که در جریان انقلاب نقش و سهم داشتند، کنار گذاشتند و اینچنین، مردم از عرصه عمومی و عرصه سیاسی حذف شدند. همچنین، انحصارطلبی‌های سران انقلاب باعث شد به تدریج قدرت به انحصار حزب کمونیست درآید. لحظه مرگ و نشانه‌های پایان انقلاب روسیه هر چند توسط خود انقلابیون اعم از سوسیالیست‌های اخلاقی و مسیحی، گروه‌های چپ نو... گوشزد شد و معتقد بودند که باید به آرمان‌های ۱۹۱۷ برگردیم اما عملاً چنین امری رقم نخورد و انقلاب روسیه سقوط کرد.

شبییه همین روند هم در «انقلاب چین» به چشم می‌خورد. انقلاب چین که در ۱۹۴۹ پیروز شد، یک انقلاب دهقانی و هدف از آن برقراری عدالت مارکسیستی در سراسر چین بود. آنان برخلاف شوروی در پی برقراری یک نظام مارکسیستی واقعی بودند، اما در سال ۱۹۸۰، این انقلاب به معنای واقعی از بین رفت و حکومت کمونیستی چین برخلاف همه آرمان‌های اولیه‌اش و تعلیمات مارکس و مائو به یک «سرمایه‌داری دولتی» بدل شد و از لحاظ سیاسی هم اقتدارگرایی را پیشه کرد و اینچنین شد که «تضعیف جایگاه مردم» رقم خورد. به این ترتیب، در چین هم مردم کنار گذاشته شدند، دموکراسی که از آرمان‌های اولیه مردم چین بود به حاشیه رفت و قدرت در حزب کمونیست کاملاً متمرکز شد. اعتراض‌هایی هم در سال ۱۹۸۹ اتفاق افتاد که مردم مواجهه دموکراتیک‌تری را طلب کردند اما نتیجه نداد و طی آن، صدها نفر کشته شدند.

یکی از اهداف انقلاب چین مبارزه با غرب‌زدگی هم بود اما عملاً غرب‌زدگی در جامعه رواج پیدا کرد و این فاصله گرفتن از آرمان‌ها تا جایی پیش رفت که یک کارگر چینی خیلی بیشتر از یک کارگر در نظام سرمایه‌داری مورد ظلم واقع می‌شد. این در حالی است که اساساً انقلاب چین برای از میان بردن این ظلم رقم خورده بود.

«حذف مردم» و «قدرت گرفتن توسعه‌گرایان»؛ دو عامل اصلی مرگ انقلاب‌ها در دنیا است

با این مرور تاریخی، می‌توان به این نتیجه رسید که دو عامل اساسی در زوال و مرگ انقلاب‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای دارند؛ نخست، کنار گذاشته شدن مردم از عرصه عمومی و عرصه سیاسی است؛ همانطور که در انقلاب فرانسه در پی خسته شدن مردم از شرایط انقلابی و در انقلاب روسیه و چین نیز به دلیل قیضه شدن قدرت از سوی حزب، رقم خورد. بنابراین، به گواه تاریخ «کنار گذاشتن مردم» یکی از عوامل اصلی است که می‌تواند بستر لازم برای مرگ یک انقلاب را

فراهم کند. دومین عامل مرگ انقلاب‌ها در تاریخ، قدرت گرفتن «توسعه‌گرایان» است. در انقلاب فرانسه، روسیه و چین، زمانی که توسعه‌گرایان به قدرت رسیدند عملاً انقلاب‌شان را نابود کردند. در فرانسه با قدرت گرفتن ناپلئون به عنوان فردی که از اندیشه‌های توسعه‌ای دفاع می‌کرد و در روسیه و چین هم با قدرت گرفتن جریان‌های توسعه‌گرا در حزب، عملاً این رویکرد و نگاه توسعه‌گرا برجسته شد.

حرف این نیست که «توسعه» خوب یا بد است، قطعاً «پیشرفت» امر مبارک و مثبتی است و عقب‌ماندگی نامیوم و غیرقابل دفاع است؛ اما مسأله اینجا است که توسعه‌گرایان در دنیا و در این سه انقلاب و البته در جمهوری اسلامی حاضر نیستند که از مسیر انقلاب به «پیشرفت» برسند و نمی‌پذیرند انقلاب هم مدلی برای پیشرفت دارد. اینها، محافظه‌کارهایی هستند که به «نسخه واحد توسعه» اعتقاد دارند و براساس همین هم تلاش می‌کنند تا انقلابیون را از کار برکنار کنند و در این مسیر، روش‌های انقلابی را به کلی متوقف می‌کنند.

راز حیات و بقای انقلاب ایران بعد از ۴۴ سال چیست؟

در جمهوری اسلامی همچون دیگر انقلاب‌ها تلاش‌هایی برای کشتن و مرگ انقلاب اتفاق افتاده است، اما «حضور رهبر معظم انقلاب» همواره مانع از این بوده که مردم از صحنه حذف شوند و جریان انقلابی هم بعد از گذشت ۴۴ سال هنوز خسته نشده‌اند و علیرغم تمام فشارها، سختی‌ها و کوتاهی‌ها و ناکارآمدی‌های مسئولان هنوز در خیابان و برای انقلاب خود در میدان حضور دارند.

در دوره‌هایی «اصلاح طلب‌ها» و «تکنوکرات‌ها» تلاش کردند تا به نوعی مردم را از حکومت بیرون کنند و با تشکیل «حزب سازندگی» که در دوگانه «تخصص» و «تعهد» رأی را به تخصص می‌دادند، کوشیدند تا امور را صرفاً به متخصصان بسپارند. اصلاح‌طلب‌ها هم برخلاف آن چیزی که به ظاهر تصور می‌شود اصلاً قائل به حضور مردم نیستند و تنها به نهادهای قانونی اعتقاد دارند و با عموم مردم کاری ندارند و حضور مردم در صحنه و میدان را نوعی از فاشیسم تلقی می‌کنند و حتی بعضاً برابری رأی بین افراد فرهیخته و غیرفرهیخته را زیر سؤال می‌برند! بر این اساس، زمانی انقلاب می‌تواند تداوم داشته باشد که مردم در صحنه باشند و توسعه‌گرایان در جمهوری اسلامی نتوانند قدرت را به تمامه قبضه کنند. البته این به معنای حذف توسعه‌گرایان از جامعه نیست؛ آنان هم باید در صحنه حضور داشته باشند اما این حضور به معنای قبضه قدرت نباید باشد؛ چرا که این لحظه، لحظه مرگ انقلاب خواهد بود.



تأملی در باب «راهپیمایی ۲۲ بهمن» و جایگاه آن در نظام اسلامی ما

راهپیمایی ۲۲ بهمن تکرار خود انقلاب اسلامی است

دکتر علی جعفری‌هرستانی پژوهشگر و از اعضای مرکز رشد دانشگاه امام صادق (ع)

«راهپیمایی» اساساً تجلی اجتماعی انقلاب اسلامی است و ماهیتی فرهنگی دارد. شیوه مبارزه نرم حضرت امام(ره) اقتضا می‌کرد فرمی از اعتراض در پدیده‌ای به نام «راهپیمایی» تجلی پیدا کند و اساساً مبدأ و منشأ پدیده راهپیمایی به مثابه یک کنش سیاسی انقلاب اسلامی بوده و جالب است که بقای انقلاب اسلامی را هم حضرت امام(ره) به مانایی راهپیمایی ۲۲ بهمن گره زده‌اند تا آنجا که جمهوری اسلامی بر سر راهپیمایی با دشمنان خودش تحدی کرده است بدین معنا که اگر راهپیمایی بود، ما هستیم و اگر راهپیمایی یک روزی نبود، ما نیستیم و مشروعیتی نخواهیم داشت. هیچ انقلابی در طول تاریخ انقلاب‌ها و هیچ نظام تأسیس شده‌ای از برآیند انقلاب‌ها، چنین تحدی ندارد بدین معنا که بقای خود را به یک پدیده بزرگ اجتماعی و منحصربه‌فرد که در یک آتی از تاریخ یک‌ساله حیاتش رقم می‌خورد، گره بزند.

به واسطه همین ویژگی خاص است که دکتر کجویان در مقاله درخشان خود در مقدمه کتاب «جامعه‌شناسی راهپیمایی ۲۲ بهمن»، به این نکته متذکر می‌شود که راهپیمایی از سنخ رویدادهای تقویمی جشن تولدی نیست. رویداد، اتفاق و رخدادی نیست که ۴۲ سال پیش در بهمن ۵۷ به وجود آمده و ما برای گرامیداشت و یادآوری آن راهپیمایی برگزار می‌کنیم؛ راهپیمایی ۲۲ بهمن تکرار خود انقلاب اسلامی است. پدیده مهمی است و مردم در این پدیده، رخداد و کنش بزرگ اجتماعی تلاش می‌کنند به نظام جمهوری اسلامی برای یک سال کاری دیگر فرصت مجددی بدهند و تقریباً همه حساب‌های عقب‌افتاده نظام جمهوری اسلامی را صاف می‌کنند.

امسال این اتفاق خیلی مهم‌تر بود چون به جهت مشکلات و معضلاتی که داشتیم، حساب جمهوری اسلامی به نوعی ته کشیده بود ولی آحاد قابل توجهی از جامعه ایرانی در آن بزنگاه در حقیقت نوعی انقلاب کردند و به نظام جمهوری اسلامی یاری رساندند و عملاً تلاش‌های اپوزیسیون به ظاهر منسجم ولی حقیقتاً متشتت را ناکام گذاشتند. این خود یک اتفاق منحصربه‌فرد است و جمهوری اسلامی باز در این تحدی بزرگ با کمک مردم از یک موقعیت بسیار حساس عبور کرد و وارد شرایط جدیدتری شد. بنابراین راهپیمایی خودش یک پدیده قابل مطالعه است و تنها در ایران می‌توان آن را یافت. حتی در انقلاب‌هایی موسوم به بهار عربی یا جنبش‌هایی که در جهان اسلام یا جهان عرب در همین خاورمیانه در شمال آفریقا به وجود آمد، باز راهپیمایی نبود، تجمعات میدانی بود. «راهپیمایی» اتفاق ویژه‌ای است که در ایران می‌افتد و عملاً یک نظام را حفظ می‌کند.

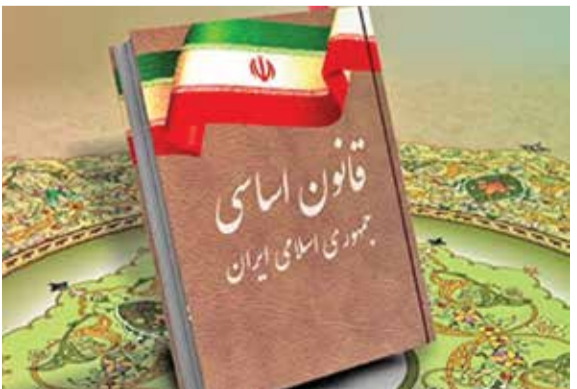
راهپیمایی در ایران پدیده‌ای است که کاملاً مردمی اجرا می‌شود یعنی تماشاکنندگان آن همان مشارکت‌کنندگان در آن هستند. البته افشاری هم هستند که در این راهپیمایی‌ها شرکت نمی‌کنند یا به مشارکت در آن کم‌توجه هستند یا کارکرد آن را کم می‌دانند. این را هم باید توجه داشت که بالاخره بدنه‌ها و آحاد فعالی از ملت که توجه به یکپارچگی ایران و دغدغه تمامیت ارضی ایران را دارند، همچنان امیدوار هستند و آرمان‌های انقلاب را دنبال می‌کنند و به آنچه در انقلاب سال ۵۷ اتفاق افتاده باورمند هستند و آن را یک نقطه عطف تاریخ ایران می‌دانند. البته شاید بخش قابل توجهی هم باشد که هیچ‌وقت در راهپیمایی‌ها شرکت نکردند. آنها هم در جای خود قابل مطالعه هستند ولی در عیار دولت-ملت‌ها نمی‌توان اهمیت این پدیده بزرگ را نادیده گرفت. در عین حال به نظر می‌رسد آن چیزی که توان ملی ما را تضعیف و رویکردهای انقلابی ما را رقیق می‌کند، در سه گانه «فقر»، «فساد» و «تبعیض» قابل صورت‌بندی است و این سه‌گانه جزو معدود کلیشه‌های گفتاری و زبانی است که اجماعی در آن بین رهبران انقلاب، نخبگان، خبرگان و آحاد اجتماعی وجود دارد. بنابراین چیزی که می‌تواند اصالت جمهوری اسلامی را تضمین کند، مبارزه بی‌امان با این سه‌گانه است. البته گفتنی است انقلاب اسلامی در درجه اول انقلابی علیه تبعیض است تا علیه فساد و فقر. پاشنه آشیل جمهوری اسلامی مسأله تبعیض است والا آحاد اجتماعی و مدنی ما در جمهوری اسلامی متوجه هستند که رفع فقر دوره طولانی‌تری را دنبال می‌کند و پیچیدگی‌های خاص خود را دارد. فساد در هر سیستمی می‌تواند وجود داشته باشد اما آنچه ناراحت‌کننده است و دلزدگی و واگرایی‌ها را تشدید می‌کند، «تبعیض» است. اگر تبعیض تا حدودی کنترل شود، در رفع فقر و فساد هم می‌تواند مؤثر باشد.

اما هدف این بوده که ما موازین اسلامی را داشته باشیم و به سمت اجرایی شدن این موازین پیش برویم که قانون اساسی ما به بهترین نحو از پس این امر مهم برآمده است. البته در اجرا ممکن است اشکالاتی داشته باشد یعنی بتوانیم ساختارهای بهتری را هم طراحی کنیم ولی تلاش این بوده که این قانون اساسی مبتنی بر موازین اسلامی باشد و این، کار ارزشمندی است که ما باید قدر آن را بدانیم و تلاش‌مان این باشد که بتوانیم اولاً به درستی آن را به اجرا درآوریم و اگر هم می‌خواهیم در جهت اصلاح‌اش پیشنهاداتی بدهیم تا با توجه به همین مبانی بتوانیم از ثمرات آن و انقلاب اسلامی بهره‌مند شویم.

بر جهان و انسان دارد، انسان را حاکم بر شرایط اجتماعی خویش قرار داده و بر همین اساس، ملت ما از این حق تعیین سرنوشت خدادادی استفاده کردند و ابتدا انقلاب را رقم زدند و در انتخابات شرکت کردند، سپس اصل این نظام را به‌عنوان جمهوری اسلامی مورد پذیرش قرار دادند و در ادامه، نمایندگانش را مشخص کرده و آن نمایندگان مردم، قانون اساسی را نوشتند.

شاید در بحث‌های ساختاری بتوانیم نقدهایی بر قانون اساسی وارد کنیم و بگوییم که ممکن است ساختار بهتری را بتوان برای آن تدوین کرد؛ همان اتفاقی که در بازنگری قانون اساسی افتاد و ساختارها کمی تغییر پیدا کرد و به سمتی رفت که کارآمدتر باشد،

است که قانون اساسی برای ما ارزشمند است. در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم به این نکته اشاره شده که قانون اساسی ما مبین نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران و بر اساس اصول و ضوابط اسلامی است که انعکاس خاص قلبی امت اسلامی می‌باشد. ما مسلمانان امت اسلامی ایران انقلاب کردیم یعنی یک خواست قلبی داشتیم که قانون اساسی آمده، این خواست قلبی را در نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و... به اجرا درآورده است. اصل بحث در قانون اساسی، جایگاه «مردم» در تشکیل حکومت اسلامی است. خود خداوند متعال که حاکمیت مطلق



اساسی ما سعی کرده برای این حرف‌ها زمینه اجرایی فراهم کند و نظام‌سازی و الگوسازی برای این حرف‌ها انجام دهد و ما در این نظام و الگو اسلام را پیاده می‌کنیم و از این جهت

است. حال چرا ایشان چنین جایگاهی برای قانون اساسی ما قائل شدند و آن را ثمره انقلاب دانستند باید گفت به این دلیل است که حرف‌هایی که ما در بحث‌های اسلامی داریم قانون